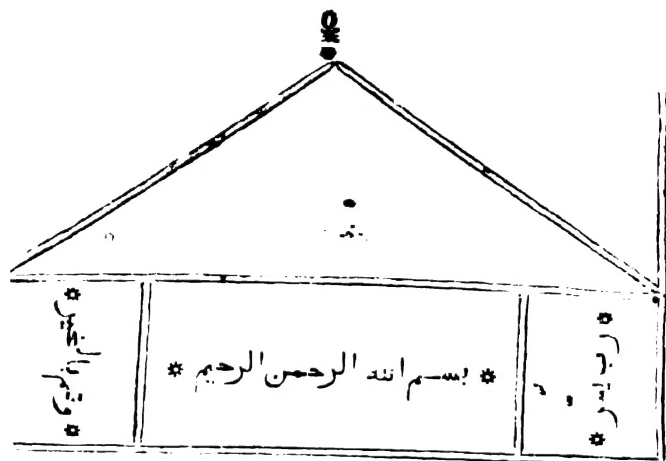




( ۳ )

آرای و جوب و امکان \* که فخلیند ارادش عارض  
کل و آب میدلد \* و طره سنبل را تاب \* تلاش  
و تردد نسیم و صبا در هوای الفت اوست \* و داغ  
بر دل لاله حمرا بمودای محبت او \* شنبه  
در طلبش بجمع اسباب پریشانی \* و زرکس پی نظاره  
جمالش همه تن دیکه حیرانی \* کل در عشقش  
مست چاکه کریان \* و منبل بشویش باز تغییر  
آشفته کی هم پیمان \* سرو آزاد مترصد فرمانش  
ایستاده بر کنار آبخو \* و قمری شوریل  
نهاد در بند کیش حلقه اطاعت در کلو \* مقصود



گلچین طبع سخن کستر \* به تردستی فکر نکته پرور \*

گلپای تازه وتر \* از گلزار همیشه بهار منما پیش

و نیایش برجین کلدسته آراسته است \* که جایش

جز به پیش مسند جلال ایوان کبریا ی خلد لرونک

حقیقی ارزنده وزینند نباشد \* زهی گلشن



( ۵ )

\* \* چو غنچه در بس ز انوی خود نشسته اوست \* \*

شادابی گل زمین سخن بهار پیرا \* بآبیاری

سحاب نعت خواجه فردوس را \* سرور انبیا \*

مهر اوج اصطفای محمد مصطفی \* صلی الله علیه

و آله و سلم

خجسته گل سته که بر هر گل شادابی عشق ایمان

حل یقه معنی پیروری جان برفشانند \* و بر هر

برکش طایران اولی اجنه بال شوق زنند \* نعت

و منقبت گلشن آرای است که ابرمد را رعنایتش

و رونق افزای بهار حستان عالم است \* و امواج بحر



( ۴ )

برك كل از مروحه جنبانی هوا خواهی اوست \*  
و تمنای ابراز سایبان نیلی کشیدن بر طوق  
نوعروسان چمن نایش عظمت شاهی او \* زبانها  
در شوقش چون منقار بلبل سرگرم ناله های  
موزون \* و دلها بسودایش در فضای دماغ  
مصرف بر پائودن خیمه جنون \*

\* منظوم \*

\* درین چمن همه گرفتار دلمی بینی \*  
\* چو گل مسوده سینه های خسته اوست \*  
\* و کردی بنظر آیدت بخاطر جمع \*



( ۷ )

از مرحمت کستری اوست \* و کام ایمان را حلاوت

تازه از فیض پروری او \*

\* لرا قمه \*

\* \* کل ریاض رسالت بهار عالم قدس \* \*

\* \* سپهر مهر نبوت نه سپهر مدار \* \*

\* \* گلی که در چمن جان بر صف او هر دم \* \*

\* \* شونک نغمه سرا بلبلان نکته گزار \* \*

\* \* عقود ملت او شایع است در اطراف \* \*

\* \* نفود حکمت او رایج است در اقصاء \* \*

\* \* رواق منظر قدش چنان بلند افتاد \* \*



( ٦ )

بیکران مد ایتش آبروی چشمه زلالی بنی آدم  
\* نخل موزون قامت قلم \* در چمن فسحت سرای  
مدحتش \* چون سرو ناز بک لرمائی علم افراز \*  
و حیلله نشینان بنفشه کاکلی الفاظ \* و پردگیان  
سنبلین موی نکات \* در خیابان بین السطور نعتش  
باند از خوشخرامی در غرور و ناز \* شمه از شما بهم  
نکته کل \* اخلاق بهار برد و شش لعل خه سای  
مشام قدسیان \* و فوایح رواج یاسمین اشفاق  
نزاعت در آغوشش \* انشراح بخش دماغ ملائکه  
مفت آسمان \* کاشن جان را طراوت بی انداز \*



( ٩ )

دیوان اصفی \* محمد مصطفی صلی الله وسلم علیه  
وآله الطاهرین و اصحابه المرشدین \* صلوة  
وسلاما یطیبان الارحاء \* ویملآن القلوب نورا  
وضیاء \* اما بعد ذرّه کم بضاعت \* و قطره  
بی استطاعت \* بادیه پیمای صحرای ادب \* آبله  
بای وادی طلب \* هبای نمود بر سر آب \* نمود بی  
بود مانند سراب \* ریزه چین مایه بیان سخن نوران  
از خاک برداشته معنی طلبیان \* مطیع و منقاد  
فرمان حضرت جهان بینی \* غاشیه بردوش اطاعت  
خلیفه الرحمانی \* کمین بند شاه زمین فیض گستر \*



( ۸ )

\* \* که کوتهی کند انجانیهایت انظار \* \*

\* \* ز شوق نعت جمالش نقاب بکینا بند \* \*

\* \* بجلوه کاه خوا طر صرایس افکار \* \*

یعنی افضل گاینها \* اکمل موجودات \* سرور

مرسلین \* خاتم النبیین \* قمر فلک و سالت \* شمع

آسمان جلالت \* نتیجۀ مقدمات آفرینش \* خلاصه

ارباب دانش و بینش \* واسطه عقد وجود کون

و مکان \* فاتحه کتاب حد و ثواب مکان \* عذر عوام

معاصی امم \* نکتین نبوت را خاتم \* صبح مدایت را

آفتاب روشن \* گلشن بهار و بهار گلشن \* صدر





( ۱۱ )

مرکز دایره طریقت \* مومنائی دل‌های شسته \* کلید  
کنج‌های در بسته \* قبله حاجات سلاطین و ملوک \*  
کعبه مرادات اهل عرفان و سلوک \* گردون بارگاه \*  
فلک دستگاه \* قدر قدرت \* قضا صولت \* سپهر  
مریخ \* عطار ددبیر \* هلال کمان \* شهاب سنان \*  
مشتی مهر \* سهیل چهر \* کیوان رایت \* دوران  
حمایت \* تاج بخش جهان آرای \*  
عدوبند تلمه کشای \*  
\* اراقمه \*

\* \* آنکه باشد در خم چو کمان او کوی فلک \* \*



(۱۰)

بسم صادق اختر \* بر ضمیر مهر تنویر ارباب

درک و دانش \* که کلدسته باغ آفرینش اند \*

و حسن پیرای حل یقه بینش \* واضح و لایح می سازد \*

که درین زمان فیض اقتران \* و او ان سعادت

نشان جناب عالی حضرت \* سپهر منزلت \* سلیمان

رتبت \* یوسف طلعت \* جمشید تمکین \* فریدون

آیین \* درشین صدف شهریاری \* کوهر کران بهای

درج جهانداری \* خلاصه ملوک عالم \* زبده

سلطین بنی آدم \* طغرای فرمان احکام الهی \* عنوان

نامه دولت نامتناهی \* قطب آسمان حقیقت \*



(۱۳)

سید نادر مولا نادر ابو الطغر معزال دین شاه زمن  
غازی الدین کحیدر پادشاه غازی \* اللهم ایدہ  
بالتصر العزیز والفتح المبین وخلص ظلال جلالہ

ملی كافة المومنین والمسلمین \*

\* لراقصہ \*

\* \* شاهنشہ دین دارو جهان داور دانا \* \*

\* \* باشد ز امان خاکدش ملجأ و ماوا \* \*

\* \* شاهی که بحر بنجہ اقبال بکیرد \* \*

\* \* تاج از سر جمشید و نکین از کف دارا \* \*

\* \* دارای جهان شاه زمن آنکه بدورش \* \*



(۱۲)

\* \* آنکه میدان زمهر چون اوندیده شهریار \* \*  
\* \* آنکه باشد بلیوکا هش سایه بال هما \* \*  
\* \* آنکه چین دام اقبالش بود عنقا نثار \* \*  
\* \* آنکه پایش را بود از دیده دولت رکاب \* \*  
\* \* آنکه دستش را بود در کف عمان گیر و دار \* \*  
\* \* آنکه در مشتش بود سامان کوهر چون صدف \* \*  
\* \* آنکه نیشان از کفش پیوسته باشد شرمسار \* \*  
\* \* آنکه باشد فربه روزی ز سیمایش عیان \* \*  
\* \* آنکه باشد اختر بخت از جبینش آشکار \* \*  
جناب مرشد کامل \* پادشاه دریادل \* حضرت



( ۱۰ )

\* \* بکند شمه بصل پایه ازین سقف مالا \* \*

بسوی این کعبه بنده عقیق تبند ارادت پیوند

مخاطب شد بقرانه ریزی عند لیب شیوا زبان

لسان فیض ترجمان خود گلشن جاوید بهار کفتمار را

بهار نوروزی بخشیدند \* که چون مابد ولت

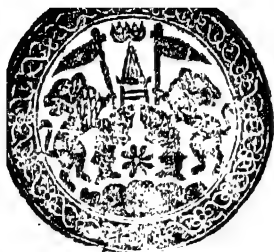
واقعیال و سایه سما پاینده از دلایزال را \* با امیر

کامکار \* سردار نامدار \* گوهر درج برتری \*

جوهر تیغ سروری \* نعل برومند ریاض

انضال \* فروغ جمیه شامد جام و جلال \* چاشنی

کیرممت بنند \* ذوق یاب فطرت ارجمند \*



(۱۴)

\* \* شـكـر شـكـر گلستان ارم عرصه دنیا \* \*

\* \* از رشده اجوکرم و بارش انصاف \* \*

\* \* بنشانند غبار ستم از ساحت غرور \* \*

\* \* کرد سیمپش — رمه چشم فلک آمد \* \*

\* \* زان در شب تارند کواکب صه بینا \* \*

\* \* آنجا که شود منزل ماه عالم او \* \*

\* \* چون قعر زمین بگست شود اوج ثریا \* \*

\* \* تا هست نبود ارباب ز کواکب \* \*

\* \* خویش کنکره هابرسرایین کنیک مینا \* \*

\* \* یارب که بماند سرایوان جلالش \* \*



( ۱۷ )

\* د. مدد بر باد سر را سروری چون شمع در یکدم \*  
\* اگر از سرکشی دشمن به تیغ او شود همسر \*  
\* د. مدد دست کهر ریزش را باید خنجر تیزش \*  
\* کف ای بی نوار از ریشه ان ملک را افسر \*  
\* بهمت حاتم دوران یجرات رستم دستان \*  
\* بخوبی نیز تابان بطلعت چون مه انور \*  
\* چراغ محفل دولت مه برج جوا نوردی \*  
\* فروغ اختر شوکت امیر بندگان پرور \*  
\* مراتب محبت و وداد و مدارج مودت و اتحاد \*  
\* بر نهجیکه مثبت و متحقق بوده است \* از نهایت



(۱۶)

یعنی نواب مستطاب \* معلى القاب \* زبىل ءنویغان

عظیم الشان \* مشیر بحایص حضور فیض معور و پادشاه

کیوان بارزده انگلستان \* اشرف الاشراف مارکویس

اف ویستنس کورنر جنرل بهادر ناظم ممالک

محروسه سرگاردولت مدار کهنی انکرنز بهادر

وامیر اعظم عساکر پادشاهی و سرکار کهنی منعمه

کشور ونداد ام الله اقباله \* وضاعف عزه و جلالة \*

\* لراقمه \*

\* سرافرازی که فیض ایزدی را ذات او مظهر \*

\* چوتیغ اصفهان از پای تا سر صاحب جوهر \*





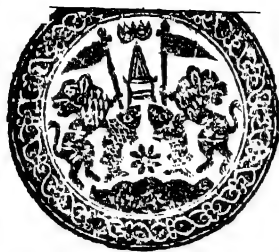
( ۱۹ )

آن عالی مقام \* بر افرواه و السنه جمهورانام \*  
از خواص تاعولم \* حاصل پائند \* اما ای کلدسته  
بند کلهای شاداب معانی \* وای سروموزون طمع  
خیابان رنگین بیانی \* ادای این مطلب ارجمند \*  
بر تود لپسند \* از تومی تواند شد \* زیرا که  
آرایش شاهد سخن \* بشا طکی طمع ناد ر فن \*  
چنانکه بایدمی نمائی \* و کیسوی نثر \* و ابروی نظم \*  
را بشانه تحریر \* و رسمه تسوید \* بروجهی که  
مطلوب می آرائی \* باید که زبان خامه خود را  
چون منقار بلبل بر کشائی \* و از خارهار سینه



( ۱۸ )

ایضاح احتیاج بشرح و بیان ندارد \* اما درینولا  
که آنمعدن شفقت و رافت \* و کنجینه مهر و محبت \*  
ما را بهم نشینی فراق خود پسندیده \* عازم  
دیار فرخنده بهار انگلستان شدند \* ازین جهت  
خاطر وادامه اثر ما که خو کرده انس و محبت ایشان است  
میخواهد که بمقتضای وثوق و وابسته یکجہتی  
ویکتادی \* خصایص اطوار \* و کرایم آثار \* آن یکانہ  
دھور و اعصار \* برد فتر روزگار \* و صحیفہ لیل و نہار \*  
مشبت و مرقوم گردانند \* کہ تا انقراض سررشتہ لیالی  
و ایام \* آن همه صفات پسندیدہ و حالات برگزیدہ



( ۲۱ )

شاهد قبول آن سرآمد کامل نظران تواند شد \*  
اما چون تقدیر یزدان \* بامتمنیات حضرت  
جهانی \* از ازل مقرر موهمنان است \*  
بعید و را بن حکم محکم کرامت توام \* توفیقات  
سماوی رفیق طریق من کردیل \* وزیران ریا قلم  
و قلم را دستیار زبان کردانیل \* تا حمامه عنبرین  
شمامه ام بر حشحات کافوری این کتاب دلکش نافه  
نافه مشک اذ فراز آستین فرو ریخت \* و از بیاض  
وسود آن که روشن تر از چشم غزالان ختا و ختن است  
نقش ادلهد یری برا نکینخت \* و آنرا با سم گل سته



( ۲۰ )

وی صفیر صریر دلکش برکشی \* و بمضرب زبان

نغمه پردازی زخمه کیموریم زخمهائی فراق است \*

و علاج شد اید اشتیاق \* بر تار قانون دلنوازی

بزن \* و گلبانک ترانه سنجی \* و نغمه فرحت

و ارجمندهی \* بکوش حق نبوش ما برسانی \*

باستماع این ارشاد سعادت بنیاد \* دل حیرتیم

چون فانوس خیال انجمن آرای این تمثال گردید \*

که منگه دست تد رتم برقفا بسته است \* و پای

خامه ام شکسته \* آیا حسن این مد عارا

بکدام عبارت آرایش دهم \* تار و نای جمال



( ۲۳ )

کل کردن غنچه تمهید از نخل قلم \* در گلزار

همیشه بهار ریاست و حکومت صاحبان عالیشان

انگیز بهادر \* و سرکشیدن نشید از منقار

عمد لیب کنگ اعجاز رقم \* بر شاخسار بیان شرافت

ذات و بزرگی صفات آن درخشان کوهی بهادر \*

برد انایان کارگاه عالم کون و فساد \* و شناسندگان

جواهر اعراض اجساد \* مکشوف و عیان است \* که

هرگاه مشیت حضرت ایزدی \* و قدرت کامله سرمدی \*

بانتظام امور عالم \* و انتساق احوال بنوع آدم \*

تعلق گیرد \* گروه باشکوهی \* خرد پژوهی \* رادر



( ۲۲ )

محبت موسوم نموده چون ریاض رضوان پرداخت \*  
و برك ابواب گلشن جنت بیشتر بلب مرتب و مختوم  
ساخت \* سزاوار آنست كه گلچینان چمن زار  
بلاغت \* و چمن آریان گلشن فصاحت \* از رایحه  
این گلد ستمه محبت \* كه غنچه در گلش در چمن  
جان از شاخچه مودت كل کرده \* و برك برکش  
در باغچه روح و روان از فخل دوستی سر برآورده \*  
مشام جان را معطر کرد از نل \* و سویل ای دل  
و سواد دیده را از تاشای سواد و بیاضش نوری

و سروری بخشند \*



( ۲۵ )

برگزیده فرقه انگریز بهادر و امام و مسلط  
کردانید که در ستودگی ذات و فرخندگی  
صفات از جمیع فرق عیسویه ممتاز اند بلکه میان  
جمله و رافران عرصه کاینات علم افزا از شرف  
و اعزاز و او صدخانه تعالی بمصلحت ترویج  
مراسم عدل و داد و ترتیب مراتب صلاح و سداد  
که مجبول طبیعت این گروه حق پژوه است  
بایه رفعت و برتری ایشان را با وج فلك الا فلک  
رسانید و درین فیض بخشی و معدلت گستری این  
فرمان را وایان عادل ساکنان ممالک ربیع مسکون را



( ۱۴ )

عرضه روزگار بر روی کار آرد \* تابعماری عقل  
سلیم \* و ذهن مستقیم \* آن طبقة واجب التعظیم \*  
بنای این دار است اساس تعمیر و ترمیم یابد \*  
مصدق این مقال حال بلاد هندوستان است \* که چون  
باعث انصراف طبیعت سلاطین کورگانیه \* بسوی  
عیش و طرب \* و لهو و لعب \* اختلال تمام باحوال  
این ناحیه راه یافت \* و جور و اعتساف \* در اطراف  
واکناف \* از حد فراوان شایع گردید \* حق سبحانه  
جل شانہ بقتضای رحمت کامله \* و عنایات شاملمه \*  
بنابر امنیت ملک \* و آسودگی خلایق \* دانادلان





( ۲۷ )

عالی مقدار \* معموره این مملکت را که خرابه

بیش نمانده بود \* کلشن ابدی النضره ساخت \* ازین

جهت مراتب حق شناسی \* و پاس گزاری \*

تقاضای آن دارد \* که شبه از محاسن و مکارم

آن مشید بنیان جود و کرم \* و مؤسس اساس

علو قسم \* بیان کرده آید \* مخفی نماند که شرافت

دودمان \* و نجابت خاندان \* آن سرحد

امرای ابدستان \* چون بزرگی آفتاب در دیر

هر صاحب بصیرت روشن و مرمین است \* و اگر

در وادی اظهار آن در آیم \* چنان خواهد بود



( ۲۶ )

نقل عیش ابدی \* و مایه راحت سرمدی \*  
بخشید \* خصوصاً درین جزو زمان \* چون  
مهای قدوم میمنت لزوم زبده نریمان عظیم الشان \*  
مشیر خاص حضور فیض معمور یاد شاه کیوان بارگاه  
افغانستان \* مار کورس اف میستمنکس کور نرحنرل  
بها در دامت دولته \* وزادت شوکته \* مایه  
دولت و امتنان بر فرق ساکنان خطه هندوستان  
انداخت \* نخلیند قضا و قدر به برکت سحاب  
عافیت و مرحمت \* و نیشان نصفت و معدلت \*  
آن اسوه سرکردگان نامدار \* و قدوة بر کزیمه کان



( ۲۹ )

بین الامثال والاقتران \* اختصاص و امتیاز

فراوان \* داشته اند \* و در اکثر مهمات بزرگ \*

و مقدمات سترگ \* که عقل و دانش عقلای روزگار

در انحلال آن بجز زکراید \* و بسرائر نکشت تدبیر

خردمندان دهور و اعصار \* کره از رشته انجام

آن کار \* نکشاید \* ایشان بنفیس نفیس همگی

همت و الانهمت خود را بانصرام آن برکاشته \*

و رایت فرهنگ و درایت \* در میدان نبرد آزمای

برافراشته \* چنان داد مردی و مردانگی دادند \*

که تلأمر و زآیات شجاعت و مردانگی ایشان \*



( ۲۸ )

که کسی آفتاب را بنور و ضیاء ستاید \* یا فلک  
الا فلاك را \* به برتری ستایش نمایند \* و اچا اد  
بزرگواران ستوده سیرت عالیمقدار \* از سالهای  
بسیار \* بلکه قرنهای بیشمار \* و صاده آرای ایوان  
عزت و اعتبار \* و مربع نشین چار بالش حکومت  
و اتمند ابروده اند \* و جناب ایشان بذات بابرکات خود  
از آغاز سطوح اشعه نیر عهد شباب \* تا این زمان  
شرف انتساب \* بجناب جهانیان مآب \* پادشاه  
جمجاه ازگلستان \* خلد الله ملکه و سلطانه \* مورد  
انواع مراحم \* و مطرح اصناف مکارم \* بوده



( ۳۱ )

میر و بست که در روز قیامت نخستین خصلتی از

خصلت پندگان خدا \* که بهیمنان عدل و انصاف

تعالی سنجیده شود \* خلق حسن \* و لطف سخاوت \*

خواهد بود \* پس مکارم اخلاق \* و ممانعت

اشفاق \* در ذات هر بنده که یافته شود \*

او بواسطه آن در دنیا و آخرت بدرجات عالی

میرسد \* و بر آفتاب متعالی واصل می گردد \* و در

خبر است که جناب عیسی روح الله علیه و آله

الصلوة والسلام \* روزی از روزها طرف دشتی

کن فرمود \* و از مآثر انفاس قدسی روح تازه



( ۳۰ )

بر صفحات روزگار \* و اوراق لیل و نهار \*

بیاد کار است \*

\* منظوم \*

\* ز بیم زخم اوزنهار خواه آیند پیش او \*

\* برو ز جنگ سیم رخ و پلنگ و ضیغم و تعب ان \*

\* نهفته دیکه در چهل نشانک بجه در کردن \*

\* نهاده زهره بر تارک گرفته مهره بردند ان \*

---

معدرسا خن مشام مهوشان ریاحین چمن \*

---

بنگمت عنبر فروش کل حسن اخلاق

---

آن مرکزیکه بارگاه ذوالسنن \*



( ۳۴ )

\* مصراع \*

از کوزه همان برون تراود که در وقت \* و در اخبار

آمد ه که از حضرت عیسی صلوات الله وسلامه علیه

سوال کردند \* که مشکل ترین چیزها کدام است \*

فرمود خشم خدا ایستایی \* پرسیدند بکدام چیز

از خشم الهی آیین توان شد \* فرمود بترك خشم

و غضب خرد \* چنانچه مولانا جلال الدین رومی

در مثنوی خود اشارت بدین حکایت کرده \*

\* منظوم \*

\* گفت عیسی را یکی مشیاری هر \*



( ۳۲ )

بقالب نباتات و دیعت می نمود \* ناگاه یکی از فرقه

یهود \* علیهم العذاب من الملك الودود \* نسبت

بشان آن بر کزیده بارگاه معبود \* زبان

بد مرشت خود را بدشنام کشاد \* جناب روح الله

علیه السلام عوض آن بلطف و ملائمت پیش آمد \*

و چند آنکه او حرفهای ناصواب میگفت ازینطرف

جواب با صواب می شنفت \* یکی از حواریین رو

بدان گمان مروت و اخلاق آورد، گفت \* باعث

چیست که این شقی جناب شمار از فرین میکنی \* و شما

اورا تحسین میفرمائید حضرت فرمود کل انما یرشح بهامیه





( ۳۵ )

\* لراقه \*

\* لطف ارامیدر اسرمایه عیش ابد \*

\* بخت اوابال را کیفیت عهد شهاب \*

\* رنگ گل جوشدن فیض مدحش از شمع قلم \*

\* بوی عود آید بزم خلقش از جود و اب \*

اعنی جناب ذر اب مستطاب معالی القاب زبد

نویسمان عظیم الشان \* مشیر خاص حضور پادشاه

کیوان بارگاه انگلستان \* اشرف الاشواف

مارکویس اف هیستنس کورنر جنرل بهادر \*

که فروغ طالعش تا کوکبه آرائی سپهر \* ازم



( ۳۴ )

\* \* حیست در نشی ز جمله صعب تر \* \*

\* \* گفت ایجان صعب تر خشم خدا \* \*

\* \* که از و دوزخ همی لورزد چو ما \* \*

\* \* گفت از خشم خدا چه بود اسان \* \*

\* \* گفت ترک خشم خود در هر زمان \* \*

لله الحمد والمنة که چار قب این منزلت نامی \*

و خلعت این مرتبه کرامی \* بر قامت فیض اقامت

بزلف منش والاشکوه \* درون آگاه معنی پژوه \*

خرد کرای دانش سگال \* ستوده رای نیکو خصال \*

فهرست کتب اخلاق \* انتخاب مجموعه آفاق \*



( ۳۷ )

و نکست عطر آکین موانستش بنشر روایع عنبر آ مر د  
نسیم آساجین از جبین غنچه دلها من کشاید \*

\* لراقمه \*

\* \* ز لطف او رحمان سرمایه دار است \*

\* \* گل امید زور نکین بهار است \*

\* \* دل او مخزن کنج معانی \*

\* \* ضمیرش را ز دار آسمانی \*

\* \* زرای روشنش خورشید تاب \*

\* \* سحاب از پیر فیضش قطره آبی \*

\* \* گلی کاند را ریاض فیض رسته \*



( ۳۶ )

افروز دولت و اقبال باد \* و شمع دولتش  
تا شعله پیرائدمهر \* فروغ اندوز جاه و جلال \*  
از شکاه تفضلات انضال ربانی \* سرار ابدی و زیب  
سرمه‌ی بافته \* نسیم بهار خلتش اگر بر گلشن  
روزگار بوزیدن کراید \* کیتی را سرمایه طراوت  
جاویدی حاصل آید \* بفیض رایحه اخلاقتش گل  
شاداب سخن نکبت مشک ختم میدهد \* و بیاد شکفته  
روئی آن بهار فطرت نخلبند خیال بنای کاستانی  
در زمین دل می‌نهد \* عود راحت آسود ملاطفتش مشام  
فرحت اقسام خلاق را بر مواد نشاط می‌افزاید \*



( ۳۹ )

در فضای علو همت پرواز کند \* زود باشد  
که بر کنکرة کاخ مقصود بال نشاط کشاید \* و هر ذی دشتی  
که شاهباز دواتش در هوای مردانگی طیران نماید \*  
در اندک تردد صیقل مطلوب ز بر چنگل مطلبش در آید

\* منظوم \*

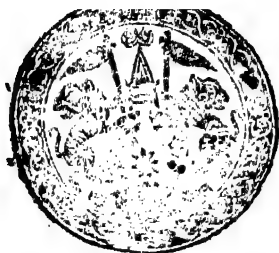
\* ای دل طلب از همت عالی مکسل \*

\* بر بختی بخت کام زن بی محمل \*

\* زار که دو چیز است پسند این عقل \*

\* یا مرده بنام یا تننا حاصل \*

در امثال حکما آمده که موری کمر همت بر میان



( ۳۸ )

\* \* ز باغ حسن خلق او شکفته \* \*

\* \* نشیمن گاه او در بزم اقبال \* \*

\* \* منملد باد برار باب آمال \* \*

---

با طایر سوره منور اکشتم هزار قلم

---

از برانکه بختن نشید دلکش در حسن بیان

---

علم و حوصانه آن بلند قدر و الا هم

در اخبار آمده که حق سبحانه جل شانه مرد عالی

هست \* و شخص و الا نهامت \* را همواره مشهور

فضل و احسان \* و منظور نظر لطف و امتنان خود

میدارد \* و هر صاحب شوکتی که عنقای عزیز پیش \*



( ۴۱ )

ما برداری \* از نخل وصال ما بر خوردار شوی \*  
حالا مستعد شده ام که درین شرط اقدام نموده  
از عهد عهد بیرون آییم \* کشت این گمان که می بری  
نه بقدر آرزوی تست \* و این گمان که می کشی  
نه بزور بازوی تو \* مور گفت من برین عزم  
دل داده ام \* و قدم سعی پیش نهاده \* اگر کاری  
از پیش بردم فهو المراد \* و اگر سردر سر این کار  
کردم \* نام همت و الای من بر صفحه روزگار  
مرقوم تراهد مانند \*

\* منظورم \*



( ۴۰ )

جان بسقه \* از توده خاک کی که انسان قوی باز و پیا  
نعل آن بل شراری میسر شدی \* ذره ذره برداشته  
بطرفی میریخت \* مرغی پرو کند و کردود بد که  
موری با همه ضعف و ناتوانی بنشاط تمام دست و پا  
میزند \* و در برداشتن آن خاک جلد و جهد تمام  
بجای آورد \* پرسید ای بی تاب و توان این چه کار است  
که پیش گرفته \* و این چه مهم است که در انصرام  
آن رفته \* مور کشت مرا با یکی از قوم خود نظریست  
\* و چون طلب وصال او کردم \* او شرط پیش  
آورد \* که اگر این توده خاک را از زمیندار





( ۴۳ )

عرض رسانیدند \* که از بلاد معموره عالم آنچه  
در حوزه تصرف خدام در کاهست \* کافی و روانی  
است \* و بی ضرورتی غبار فتنه برانگیختن \* و خون  
جمعی ریختن \* صواب نمی نماید \* فریاد و بر آشفت  
و گفت اقتناع از صفات بهایم است \* و خصایل  
عجائز \* و وقت فرصت که چون برق جهنده است \*  
و چون صاعقه گذرند \* غنیمت باید شمرد \*  
و از شد ابد اسفار \* و مصایب کارزار \* احتراز  
نباید کرد \* که گفته اند الوقت سیف \* و الفت  
حیف \* آخر چون همیش بزرك بود \* و عزیمتش



( ۴۲ )

\* \* من طریق سعی می آرم بجا \* \*

\* \* لیس لزانسان الا ما سعی \* \*

\* حکایت \*

آورده اند که فریدون در مبادی سلطنت که هنوز

فراش قضا فرس دولتش می گسترانید \* و باغیان و در

نهال چشمه تش در ریاض ابهت می نشانید \*

خیال تسخیر بلاد و امصار در خاطر خطیرش

جلوه نمود \* و این عزیزت را با رکان دولت \*

و اعیان حضرت \* در میان نهاد \* بعضی از آن

مردم که عجزی در طبع خود داشتند \* بهوقف



( ۴۰ )

مربع نشین چار بالاش ارباب تیجان \* ملجاء مرجع

سروران ذی شان \* جناب نواب مستطاب معلى

القاب زیدة ذوینان عظیم الشان \* مشیر خاص حضور

فیض معصوم یادشاه کیوان بارگاه انگلستان \* مارکوئیس<sup>م</sup>

اف میسترس کس کورنر جنرل بهادر \* اشرف الاشرف<sup>م</sup>

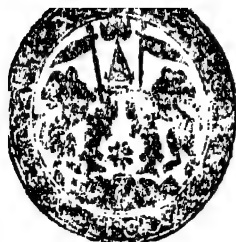
\* لراقمه \*

\* \* زمی سرور سلت و عالم پناه \*

\* \* سپهرا جیشام و فلک بارگاه \*

\* \* سخاکیش و دریادل و کان نوال \*

\* \* که بدش تقدیم کند بوسوال \*



( ۴۴ )

سترك \* بر رای خود عمل نموده لوای هم به تسخیر

اکثری از بلاد بر افراشت \* و کمند دولت

بر بام مقصود انداخت \*

\* منظوم \*

\* \* کفاف نفس دنی کر چه اندک است ولی \* \*

\* \* جهان به تیغ گرفتن ز همت عالی است \* \*

بسم الحمد والمنة که عاود حوصله و بزرگی دمت

ناموس خاندان رفیع المکان بزرگی و اولاشانی \*

فروغ دودمان منبع الشان کام بخشی و کامرانی \* عنوان

دیوان عظمت و اعتلا \* رونق بستان صفوت و صفا \*



( ۴۷ )

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*  
\* \* \* \* \*

الحق ناسایه بال همای مایون فال همتش بر فرق

عرصه عالم افتاده جهان و جهانیا فرا دولت



( ۴۶ )

\* \* فلک یک هوایی ز درگاه او \* \*

\* \* سری دارد از مهر در راه او \* \*

\* \* بر آرد چو شمشیر کین از نیام \* \*

\* \* بیکدم شود کار عالم تمام \* \*

چنان در مرتبه کمال است \* که شرحش افزون از

دایره تفصیل و اجمال \* شخص ممتاز ملک سلیمان را

بهای موری نستاند \* و ابر کرمش از شوره زار مهر

کیا بپرواند \* بعطف عنان جهانی مسخر گرداند \*

و بنهضت رکابی کمیت عزامت را در وقت کشور بپا زند \*

\* لراومه \*



( ۶۹ )

فراهم آورده و ناقص خردان آنرا از معدن داند \*

\* منظورم \*

\* الهی تاجهان را آب و زرنکست \*

\* فلک را دور کیمی را در نک است \*

ایام دولت و اقبالش چون اعوام دهر با هم پیوسته \*

و اداوار جاه و جلالش چون حرکات فلکی از هم

ناکسته باد

---

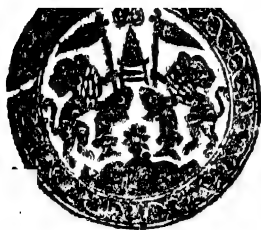
\* درفشانی را که ابراهیم \* در وصف سخاوت آن

---

جود میبخشم \* که از دست دربارش سخاوت نیسانی

---

خچل \* و پیش دل کوهر نثارش دریا و کان منفعل



( ۴۸ )

بیزوال امن ابدی و آسایش سرمدی دست داده \*  
جاه بسیطش در میدان شش جهت آفاق بساط فیض  
کمترده است \* و صدای پنج نوبت جهانگیریش  
کوش هفت افلاک باز کرده \* همت جهان کشایش  
آسمان را بست قطرتی می شمارد \* و حوصله اوج  
کبرایش با امتداد ملایمی سر هم سری میخارد \*  
فلک شکوهی که آسمان در حضورش پشت تواضع  
خم کرده ز روبرق عزتش بنابر نموده و کوتاه  
بمان آنرا کواکب میخوانند \* و کیمی خلایق که  
زمین دامن نیاز باز کرده دراهم بخشش او را





( ۵۱ )

\* \* بهترازین مایه ستانیت نیست \* \*  
\* \* سود کن آخر که زیانیت نیست \* \*  
وسعدت دنیا آنست که مرغ دل مخلوقات بدام  
کرم و احسان صید گردد \* که گفته اند الانسان  
صید الاحسان \* و از حکیمی پرسیدند که پیرایه  
سلطنت چیست \* گفت در عزت زیستن \* پرسید  
عزت را چگونه نگاه توان داشت \* گفت بخوار  
داشتن زر \* آری هر که زرد نظر او ناچیز است \*  
او در نظر همه کس عزیز \* و آنکه زر محترم دارد \*  
کمی او را در شمار نیارد \* اما درین افراط و تفریط



( ۵۰ )

\* سخا بدل اموال است بقدر دسترس \*

و در سخا بهترین صفی اینهاست \* یعنی بدیگران

بخشش و خود بدان ملتفت نشود \* از ارسطو

پرسیدند که سعادت دین و دنیا در چه چیز است \*

گفت در جود و کرم \* اما سعادت دین آن است که در

عوض يك نیکوی ده نیکویی بخشند \* كما قال الله تعالی

---

من جاء بالیسنة فله عشر امثالها

\* منظورم \*

\* \* آنکه ترا توشه ده میل شد \* \*

\* \* از تو یکی خواهد ده میل شد \* \*



( ۵۳ )

\* \* برین رواق ز هر جد نوشته اند بزر \*

\* \* که جز نکوی اهل کرم نخواهد ماند \*

\* حکایت \*

آورده اند که چون آوازه جوانمردی حاتم در

جزیره عرب منقش گردید

\* منظوم \*

\* \* ابر دریا دل زدست جود او در انفعال \*

\* \* مال عالم زیر پای صحتش شد پایمال \*

سلاطین عرب بعد اوت او برخاستند \* ریرا که مرا کی

از ایشان دم جود و سخاوت میزد \* ولاف جوانمردی



( ۵۲ )

مذموم است \* و حد اوسط مقبول \* و بزرگان  
گفته اند که چون ممالک دولت بر فرق گامگاری  
سایه اقبال اندازد \* و شاهماز موهبت بردست  
حق پرست سعادت مند و آرام گیرد \* لایق و سزاوار  
آنست که او صحیفه احوال خود را بر قلم آن احسنتم  
احسنتم لانفسکم بیاراید \* و زاد سفر آخرت از  
تقدیم خیرات و ترتیب باقیات صالحات مهیا نماید \*  
تا ذکر نعم و شکر کرم او با طراف و اکناف عالم رسید  
در هر زمانی بر هر زبانی جاری باشد \*

\* منظوم \*



( ۵۵ )

اظهار کمال بشاشت و ابدی حاج نمود و اوراد رحای نیکو فرمود  
آورد \* و بترتیب لوازم ضیافت بقدم اخلاص برخاست \*  
بعد از آن در قبال عرب منادی نمود که هر کس  
که شتری باین خط و حال بیارد و بهر قیمتی که  
بفروشد خریدارم \* و زرش بیعاد دو ماه بدو  
رسانم \* بدین تدبیر صد شتر از اطراف بلاد  
بهم رسانیده برای والی شام فرستاد \* چون ملک  
برین حال مطلع گردید \* انگشت تحیر بدندان  
تعجب گرفته گفت \* که ما این اعرابی را می آزمودیم \*  
و او خود را بواسطه مادر قرض انداخت \* پس



( ۵۴ )

و همت \* پس جمله اینها با وی بطریق امتحان

پیش آمدن از مختار ت بیگ ریخ وی منفعل گردیدند \*

چنانچه والی شام هرگاه خواست که او را بیاماناید \*

یکی از نزد یگان خود را پیش وی فرستاد \* وصل

شتر مرغ موی \* سیاه چشم \* بلند کوهان \* از و طلب

داشت \* و این قسم شتر در آن زمان در دیار عرب

بغایت نادر بود \* و کران بها \* و در کله حاتم یکی

از این نوع شتر موجود نبود \* چون فرستاده والی شام

پیش وی رسید \* و پیغام حاکم خود را داد نمود \*

حاتم دست قبول بر سینه نهاد \* و از قدوم وی



( ۵۷ )

\* در سخاوت نام حاتم تا ابد پاینده است \*

لله الحمد والمنة که آفتاب جهان آرای آسمان

دولت و اقبال \* نیز اوج کرای سپهر شوکت

و جلال \* نامدار قلمرو شہامت و نامداری \*

کامکاره مالک انبیت و کامکاری \* در دریای نیسان

سخاوت \* زینده گل بستن کرامت \* جناب ثواب

مستطاب \* معلى التاب \* زینده نراینان عظام نشان

مشیر خاص حضور فیض معرور یاد شاه کیوان

بارگاه انگلستان \* اشرف الاشراف مارکویس اف

ویستنکس کورنر جنرل بها در \* که طناب سایبان



( ۵۶ )

بفرمود تا بران شتران حراج مصر و شام بار کرد \*

بدست همان ایلچی بپیش حاتم بفرستند \* چون

ایلچی نزد يك حاتم رسید \* حاتم منادی کرد تا هر که

شتری بقرض داده است بیاید \* همه حاضر

آمدند \* گفت هر یکی از شما شتر خود شناخته با بار

بگیرد و ببرد \* و هیچ از برای خود نگرفت \*

چون این خبر بپاکم شام رسید \* از روی انصاف گفت

که این همه مروت حد آدمی زاد نیست

\* لراقمه \*

\* در سخاوت کوش گاین مهر از سخا تا بنده است \*





( ۵۹ )

\* کز بلندی آسمان در سایه احسان اوست \*

\* پیر کردن چون بعهد بخت برنایش رسید \*

\* گفت دور من شد آخر این زمان دوران اوست \*

کرم پیشه که تا مصقله سخاوت بید ریغش زندند ان

کامد کنجهانز دود \* آرزو بکام دل در روزی بر خود

نکشود \* کامکاری که کف کافی افضال و اکرامش

حاصل بیروگان را در یکدم برانداخته \* نامداری

کاید مریدش در یک نفس خراج معموره آفاق بار باب

استحقاق و اصل ساخته \* سلیمان حشمتی که از وفور

مواهب و الایش ابنای زمان همه بخواید نعم بی



( ۵۸ )

جلالش تا یوم قیام با و تادد و ام محکم \* و سایه  
دولتش تا صبح نشور بر سراهل عالم باد \* در جود  
و هم \* و سخا و کرم \* چنان عدیم العدیل \*  
و معدوم النظیر است \* که صیت سخاوت حاتم در  
جنب جود شاملش صدائست موهوم \* و آوازه  
معن نبین زانده در پیش بدل کاملش امری نامعلوم \*  
قصر دلها بفروغ شعوع گرامتش روشن \* و خاطرهای  
پژمرده به نسایم احسانش گلشن

\* لراقمه \*

\* همت عالی او آن مدره بی منتهاست \*



( ٦١ )

\* \* هر گل از وی طبع زر کرد \* \*

\* \* کنج نه کنج فشان مرد و ویست \* \*

\* \* تاج ده تاج ستان مرد و ویست \* \*

\* \* رای اورایت جمشید انداخت \* \*

\* \* چتر او سایه بغوشیل انداخت \* \*

\* \* سرمه چشم جهان خاکد رش \* \*

\* \* طوق جان حلقه بند کمرش \* \*

---

تاخت آوردن نیزه کند اران بهار \* برجنود مجنده

---

عزان بکشن روزگار \* بقوت نامیه کاری شجاعت

---

و مرد اتکی آن مقدم جیوش معرکه آرایان نامدار \*



( ٦٠ )

انتها محفوظ \* و در پناه دولت و ظل مرحمتش

از حادثات زمان و عکاسه دوران محفوظ \* از لسايم

فيض و احسان و گرانفش ساحت جهان مانند روضه

چنان جاويد بهار \* و از رشيدات سحاب جود و کرم

پاينافش رياض آمال عالمان جنات تجرى

من تحتها الا نهارة

\* لراقمه \*

\* \* کفش ابرى است که کوه بارد \* \*

\* \* بلکه خورشيد صفت زرباردم \* \*

\* \* گرچمن ز ابر کفش تر کردد \* \*



( ٦٣ )

کند که کبابند

\* حکایت \*

رستم زال که مثال اقبالش بتو تیع شیاعت و مردانگی

مزن بود \* بعد از آن که واقعه هشت خوان را

بپای مردی خود از پیش برد \* و دشمنان کباب و س را

از سلطنت پهلوانی خود از یاد آورد \* و از ملوک

و مراعات کباب و س جابر اوج کمال عزت و بزرگی

یافت \* یکی از دوستان از وی سوال کرد که تو

این دولت عظمی چگونه رود داد \* و بچه طریق

ابواب چنین نعمت بیعیاس بر روی احوال تو



( ۶۲ )

وایشانم عسا کر رزم آرمایان جلالت تعالی که پیکان

شبیخه کردارش نیم آله زاری در ساحت سینه

اعلای می کار ده و شمشیر آبلارش بر تن دشمنان

کلاه ای زخم حمایل را بشکفتگی می آرد \*

بر شیر مردان عرصه نه همتی \* و تهمتن جکران

میلان شیرا کنی \* واضح و زنجیر باد \* که شجاعت

از اخلاق مرصعه ارباب دول است \*

و شمیم سنیه اصحاب ملل \* چنانچه از اسکندر

ذوالقرنین پرسیدند که مرد شجاع کیست \* گفت

آنکه نبرد که دشمنان چند اند \* بلکه نفیض



( ٦٠ )

مطلوب من بودر ما نید \* و دلم آنچه طلب مینمود

بد ان فایز کرد انید \*

\* منظورم \*

\* \* مرانام باید که گردد بلند \* \*

\* \* که از نام مردم شود ارجمند \* \*

\* \* بپردی کن آواز خورش فاش \* \*

\* \* چو نام نکوستت کوجان مباح \* \*

بسم الله الحمد والمنه که نور چراغ جهان افروزی \*

شعله تیغ علم و سوزی \* فروغ اختر سروری \* آب

کوهر نیک اختری \* چهره آرای بزم کمال \* عرصه



( ٦٤ )

کشاد \* جواب داد که حیاتی که پیش د یکران چون  
کوهی اعتبار داشت \* پیش من برابر پرگاهی و قری  
نداشت \* و قلم اندیشه من هرگز نقش آرزوی  
زندگانی بر لوح خاطر ننکاشت \* و در معرکه  
و کارزار همواره نفس خود را امتحان مآخته  
میکفتم \* که ای نفس بر مرکب حریص باش \* زیرا که  
اگر گشته شوی نام نیک بیاد کار خواهی گذاشت \*  
و اگر زنده بمانی لوی همت در فضای عزت و شوکت  
خواهی افراشت \* حق سبحانه جل شانہ بعاینه  
ابن عزیت بزرگ بمحض لطف و کرم مرا بداند چه





( ٦٧ )

روا مالک رقاب است \* و باغ عدل و نصفت از

خویمار تیغ آید ارش میراب \*

• لراقه •

\* \* سپهر مرکب و محور شهاب و ماه علم \*

\* \* سحاب بنفش و کرد و شکوه و کره رقار \*

\* \* نواظر ظفر از کرد خیل او روشن \*

\* \* چون نور چشم نجوم از سیاهی شب تار \*

انچنان در نبرد آزمای قدم ثابت و بان استقامت

دارد \* مکه بصله هزار نهیب حوادث لغزش پذیر

نیمست \* چنانچه بر جمع اولیای دولت در کار ظفر



( ٦٦ )

بدرای رزم و قتال \* عدو سوز خصم کداز \* سلیمان

قد را صف نواز \* منظور نظر ایزدی \* منصور

نصرت سرمدی \* شمسوار صف شکن \* نهنک

شیرالک \* درخنده رای خجسته منظر \* مبارز

جوان هفت کشور \* جناب نواب مستطاب معلى القاب

زبد نوایمان عظیم الشان \* مشیر خاص حضور

فیض معمور بادشاه کیوان با رگاه افغانستان اشرف

الاشراف مارکریم اف همستمنگش کورنر جنرل بهادر

که فارس مضار دایری و شجاعت احسنت \* و سرخیل

سپاه فتح و نصرت \* شمشیرش هر و ران ملک



( ٦٩ )

موبک همایونش د واسپه تاخته \* توسنش در  
مصاف کرد از ان برانکیز د تاد لهای غمزد هرا  
از غبار کدورت و محنت صاف کردند \* و تیغ  
خونر بزر را بهر آن از غلاف بر آرد تا زمانه خنجر  
فتنه انگیزی را در نیام کند \*

\* منظوم \*

\* فتنه را دیک بد و ران ری اند و خواب است \*

\* تیغ را دست ز انصاف وی اندر کمر است \*

\* طره پر جم و ماه علم منصو رش \*

\* آن شب قد رشرف این مه عید ظفر است \*



( ٦٨ )

اقتدار کمپنی انگریز ہادر \* کالشمیس

فی رابعۃ النهار \* واضح ولایع است \*

کہ آن عالی جناب شرف انتساب \* خجستہ القاب \*

\* منظورم \*

\* \* فخر منک و دریادل و کار دان \* \*

\* \* کریم و نکو عوی و روشن روان \* \*

فرگاہ در محاربت با غیباں شقاوت نشان پای مردی

نشر دہ \* کوی فتح و نصرت از مہلبان کارزار بردہ \*

و بعاضدت بخت بیدارد در ہر طرف کہ عنان کمیت

عزیمت را معطوف ساختہ \* فتح و ظفر باستہمال



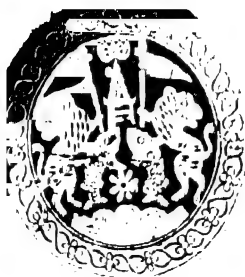
( ۷۱ )

بیگم می سوزد \* و قتیکه چون شیرریان  
عزیمت صف شکنی بخود مصمم ناپاک \* آفتاب وار  
در قیغ زنی بی معاشرت اغیار خرد راتنها بر لشکری  
منتهازند \* و هرگاه مانند پیل دمان علی سمیل  
الانفراد بقصد مرد افکنی برآید \* شهاب آسادر  
نیزه بکنداری بی مظاهر تاعوان و انصار بگاززار  
نخضم بی اعتبار درآید \*

\* منظوم \*

\* \* بجای که شیران برآرند چنک \*

\* \* چه یارای روبه که استبد چنک \*



( ۷۰ )

شمشیر سرتیزش در روز ستیز چون صبح صادق  
بیکدم قلاع هفت کشور می کشاید \* و رخش  
بی مهیزش به کام جست و خیزد صدها سال را چون  
زردن خورشید در طرفه العین دلی مینماید \* از  
صدقه کر ز او کوه البرز چون توده خاکستر از هم  
پاشیده \* و از عکس تیغ او ترنج آفتاب چون انار  
پوست بر تن درید \* \* تیر سوزن مثالش  
حلقه زره را چون زره گریبان بر کردن دلهای  
کردنان می دوزد \* و تاو ک برق تمثالش  
خانه سینه مخالفان را چون شعنه صاعقه



( ۷۳ )

و نشانند غبار جور و اعتساف اهل تمرد و طغیان \*

در صحن گلزار جهان \* باب پاشی عدل

و داد آن عدل روزگار

بر رای معذات آرای حکام نامدار \* و سلاطین

کامکار \* مشغی و مستجب نماند \* که جناب اقدس

الهی بندگان بارگاه الوهیت را با شاعت انوار

عدل \* و آثار احسان \* که از افعال حمیده است \*

و انوار پسندیده \* امر میفرماید \* و از

ارتکاب جور و اعتساف \* و انحراف از طریق

انصاف \* که از اعمال ردیه \* و عادات خسیسه است \*



( ۷۲ )

\* \* اگر ماهی از سنک بخار آید \* \*  
\* \* شک و نهنگان دریا بود \* \*  
الهی تا فروغ نیرایش نور افزای عالم امکانست \*  
وماهیچه علم عالم آرایش چون نیر اعظم تابان  
و درخشان \* پای جماعه حاسد ان پریشان بخت  
از نهیب غضبش چون سایه از شعاع آفتاب گریزان \*  
و دل دشمنان بر کشته طالع از صولت سطوتش  
مانند برک بید از آسیب تند باد خزان لرزان باد \*  
:

---

افروختن چراغ امر و عدالتش در راه مقیمان

---

عالم امکان بشعنه بوارق معدلت آن نصفت شعار





( ۷۰ )

درومایای هوشنگ آمده است که ای عزیز در تمشیت  
امور عدل و احسان و سرعت باید نمود \* و در قضایای  
مردمان کمال غور بایک فرمود \* و هنگام وقوع خشم  
و غضب زمام اختیار از دست نباید داد \* و از سر  
فکر و تأمل نظایر پایان کار باید انداخت \* که عبادا بعد  
حکم سیاست پیشه‌انی رونمایند \* و در آن حال بندامت  
و انفعال هیچ حاصل نیاید \* و در کتب معتبره توارنخ  
مرقوم و مسطور است که چون احمد سامانی \*  
از ینجیهای فانی \* بعالم جاودانی \* انتقال نمود \*  
پسر او نصر سامانی که هشت ساله بود \* بزرگان



( ۷۴ )

نهی می‌ناید \* و اگر چه جمیع افراد امام \* درین  
حکم محکم \* داخل اند \* اما سلاطین و حکام بشمول  
این امر و اجاب الاذعان اختصاص دارند \*

### منظوم

- \* حق ز شامان بغیر عدل نخواست \*
- \* آسان وز مین ز عدل بهاست \*
- \* سلطنت خیمه ایست بس موزون \*
- \* کش بود راستی و عدل ستون \*
- \* چون نبا شل ستون خیمه ریجا \*
- \* کی شود خیمه بی ستون برپا \*



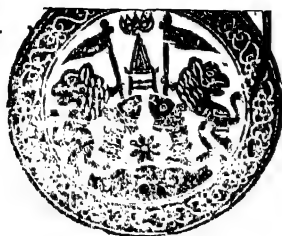
( ۷۷ )

کوشش نمایم \* وزیر جو قف عرض رسانید \* که به  
الحمد ذات بابر ذات عالی با انواع معالی آراسته است \*  
و با صنایع بزرگی پیرا بسته \* مواید فواید برای  
خاص و عام بر مساعا احسان نهاده اید \* وصلای مروت  
و کرم بر جهانیان داده \* اما این نعمتهای بیتهیاس  
نماند \* و طعام بنجک غذا را به بیمزگی می  
آرد \* نصیر بر رسیدنک این طعام عبارت از چیست \*  
گفت تحمل و بردباری \* و آنچه این طعام را بغارت  
دهد دشمن است و سبکساری \* نصیر گفت مراد ما از این  
گفتی \* و گره ریند و موعظت \* و نقیب بیان نیک و بدی \* \*



( ۷۶ )

دولت سامانیه اورا بر سریر سلطنت بر آوردند \*  
گویند رای جهان آرای وی بر تبه صایب بود \*  
که در انوقت به تشیت امور عدالت حکم نیک میداد  
\* تا آنکه بسنین رشد رسید آغاز فرمان دهی  
کرد \* و بر مملکت پدر تسلط کلی یافت \* اگر چه  
انواع فضایل \* و اصناف مناقب \* او را حاصل  
بود \* اما بملت حد اثن سن \* و عدم تجربه \*  
زود در خشم شدی \* و بکناهِ انبک عقوبت بسیار  
فرمودی \* روزی از وزیر خود پرسید \* که در من  
هر عیبی که مشاهده نمائی بگوئی \* تا من بدفع آن



( ۸۹ )

بر من عرضه دارید \* و گناهکاری که مستحق عفو

باشند شما بوجه احسن شفاعت آنها بکنید \*

چون امور حکومتمش بدین نوع تمهید پذیرفت \*

در اندک زمانی دبدبه نصفت و عدالت و طمطمه

شوکت و ایالت \* او در اطراف عالم منتشر گردید \*

\* منظوم \*

\* \* \* تو شاهمی چو شاهین مشورتی ز سر \*

\* \* \* بآهستگی کوش چون شیرفر \*

\* \* \* عمار کش دوران اسپاندیشه را \*

\* \* \* که در ره خطارهاست ایر بیشه را \*



( ٧ ٨ )

و من هم بفیاس می یابیم که طبیعت من با این عیب  
موانست دارد \* اکنون تل ببرد فع آن بعرض باید  
رسانید \* گفتی تو در نفس خود باید که متامل  
باشی \* و در کارها شنا بکار نگیری \* و بزرگان پاکیزه  
اخلاق را بضمور خود شرف عصاحت بخشی \* تا  
هنگام استیلاى غضب در تو عرصه شفاعت نمایند \*  
امیر قبول کرد \* و بزرگان چو را که بکسوت فضایل  
آراسته بزدند بهر رسانید \* مقرب حضرت خود  
کردانید \* و فرمود که من هر گرا سیاست فرمایم \*  
در اجرای آن حکم قاسه روز توقف کنی \* و سه بار



( ۸۱ )

البشان مشیر خاص حضور فیض معمور بادشاه

کیوان بارگاه انکاستان اشرف الاشرف

مارکویس اف هیستنس کنورنر

جنرل بهادر

\* لراقیه \*

\* \* برزم رستم دستان بزم چون حاتم \* \*

\* \* گل ریاض و فاخل بوستان کرم \* \*

\* \* بحکم او صحت مملکت نظام کشور هند \* \*

\* \* بامر او صحت مفوض امور جمله امم \* \*

\* \* ننگین ملک در انکشت او صحت پیوسته \* \*



( ۸۰ )

بسم الله الحمد والمنة که در عهد فرخی مهمل اولیای  
دورات ابد مدت سرکار ذفر اقتدار کهنی انگریز  
بیمادر \* مراسم عدل و داد بر همین نسق جاریست \*  
خصوصا صاحب دال و دیکه دور بین \* هوش  
گزین \* خد او نداد دپیشه جرم پوش \* عدل  
کیش عفو کوش \* سرمایه عدالت و نصفت \*  
بضاعت رحمت و رافت \* رافع الویة تحقیق \*  
نائب اعلام تلخیص \* معتصم بعروة الوثقای عقل  
کامل \* مستوثق بحمل متین عدل شامل \* جناب  
نواب مستطاب معلى القاب زبدۀ نوابان عظام





( ۸۳ )

بنای عدل و انصاف را آنچنان قوی پایه ساخت \*  
که سبیل آشوب و فتن ظالمان بد سرانجام \* بهیچ  
رئس لغزشی در اساس آن نمیتواند انداخت \* مشعل  
عدل آن قنادیل افروز ایوان عدالت پناهی \*  
تیره شب هزل ظلمت نصیب را برافروخته \* و شعله  
میاست آن نورافزای بزم داد گستری \* بحر من  
جور و عدوان جفا پیشگان را پاک سوخته \*  
در عهد عدالت مهمل او در هیچ مقامی راهزنی بجز  
مطرب یافته نمیشود \* و در او انصفت اقتران وی  
هیچ خونخواری بجز جام مطرب مشام نمی رود \*



( ۸۲ )

\* \* بلی زد دست سلیمان کجار و دخاتم \* \*

\* \* تپه‌تی که چو بر عزم کین کمر بندد \* \*

\* \* شود بعر که دستان سرای او رستم \* \*

\* \* شرار شعله قهر و محاب مر حمتش \* \*

\* \* ز آب دو دبر انکیز دوز آتش نم \* \*

\* \* مپهرتا ز شب و روز بر صحیفه دهر \* \*

\* \* عیان کند اثر زور و ظلمت از پی هم \* \*

\* \* شیش چو صبح سعادت همیشه روشن باد \* \*

\* \* صباح دولت اعدای او شب ماتم \* \*

در زمان مبارکی تو امان فرمانروائی هندوستان



( ۸۵ )

\* لورا قمه \*

\* \* دهد داد عدالت میر عدلش \* \*

\* \* کشد نور شیروان زنجیر عدلش \* \*

\* \* چنان شالم بدورش داد کرکشت \* \*

\* \* که کردن هم از وضع عدویش برکشت \* \*

گلزار عالم خزان دین را با بیاری معذات چنان هر همیز

کردانید \* که دیگر روی پشمرده کی نخواهد دید \*

و از شورش کند جهان چنان کرد بیداد و نشانید

که تا قیامت هیچ دلی نام غبار کند ورت نخواهد شنید \*

دار زمان سیاستش حدقه چشم شیران هر مه دان



( ۸۴ )

\* لراقمه \*

\* \* میزان عدالت زترازوی ویست \* \*

\* \* پیوسته دل اهل حیات سون ویست \* \*

\* \* هم پشت گمان قوی زبازوی ویست \* \*

\* \* هم جوهر شمشیر ز نیروی ویست \* \*

ساحت جهان \* و فضای عالم کون و مکان \* ارمغان

انوار عدل عالم آرایش \* چندان نور و شمع ندارد \*

که اگر بالفرض نوشیر و ان قباده \* درین عالم کون

و فساد \* زنده بودی \* قوانین عدالت \* و آیین

ایالت \* را از جناب وی اخذ نمودی \*



( ۸۷ )

ثمرش اشاعت آثار عدل و انصاف است \* و تمامه منیر  
ضمیر مهر تنویرش در آسمان شوکت و ابهت بافاضت  
خورشید عنایات سرمه‌ی نورابد بد یزفته \* روشن  
ترین نور و ضیاءش از اله غلظت ظلم و اعتساف \*

\* لراقمه \*

\* \* هر کس که کان داشت بخود مایه ظلمی \*  
\* از چار سویی عدلش بر چید دگالرا \*  
\* در سوزن رمح ارنمود رشته عدلش \*  
\* با هم نهمان دوختن اجزای زمانرا \*  
\* تا شمس و قمر فیض رسانند بعالم \*



( ۸۶ )

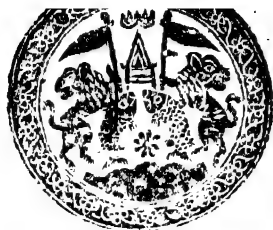
غزالان کردین \* و در اوان معدلش نهال شمله  
در آب بنش و بنارسین \* ستم رسید در قاصروا و بجز ستم  
پرور نیست \* و داد خواهی بر درگاه وی بجز پیدادگر  
نیست \* آسودگی و فراغیالی سکنه چار دانک  
هند وستان \* از غلظت حراد ثوران \* حواله  
فروغ ماهچه لوی فلک فرسای اوست \* و رفاه حال  
و فلاح مآل متوطنان هر شهر و دیار \* از تیرکی نوایب  
سپهر ستیزه کار \* باز بسته شعنه رای جهان آرای  
ار \* تا نهال قامت بیض اقامتش در حد یقه ریاست  
بآب مرچشمه امضال ایزدی نشو و نما گرفته \* بهیر



( ۱۹ )

\* \* کز تیغ سیاست سلاطین نبود \* \*  
\* \* در عالم خاک آب خوش کس ننخورد \* \*  
از سقراط حکیم سوال کردند که بهترین سلاطین کدام  
کس تواند بود \* گفت آنکه صلحا از و در امان باشند \*  
و غلبه از و خایف و مراسان \* و هرگاه صمصام  
برق آتش در خند آید \* ستمکاران را آب سرشک از  
فواریدید \* و هر وقت که بارقه لطفش از سحاب  
عنایت تبسم نماید \* باران امن و راحت  
بر مفارق از باب استحقاق ببارش گراید \*

\* منظوم \*



( ۸۸ )

\* یارب تو نکند ارچنین فیض رسانرا \*

بریدن شعب ظلم و جور دغا پیشکان \* در نخلستان

عالم اسکان \* به تیغ سیاست آن بهنجه برتاب

دشمنان \* و سرشکن کردن کشان \*

مخفی نماند که سیاست از اهم مهمات حیواناتی \*

و انظم مقاصد شهریار است \* و آن عمارتست

از تنبیه فاجران \* و تادیب ستمکاران \* تا از یاد

راستی منحرف شده کجروی نگیرند \* و قدم

از حد خود بیرون نکندارند \*

\* مظلوم \*





( ۹۱ )

\* \* کشیده مرحمتش خوان عدل در عالم \* \*

نویی یکی از ملازمان او در بوستانی رفت \* و خوشه

از درخت انگوری اجازت باغبان برچید \* باغبان

دامن او را گرفت که مرا خوشنود ساز \* و کر نه

در خدمت پادشاه رفته از تو تظلم کنیم \* غلام

چیزی بد و مینداد \* و او را ضعیف شد \* تا آنکه

بترس و هیبت هرمز هزار دینار بباغبان داد \*

الحمد لله والمنه که زور بازوی عالم پروری \*

شاهین ترازوی عدالت گستری \* جالس چار باش

ایوان جلالت \* مرتقی مدارج عدل و هیاست \* دست



( ۹۰ )

\* \* تریاق وز هر مرد و بود لطف و قہراو \* \*

\* \* آنرا بد و ستان دہد این را بد شمنان \* \*

آری اگرچہ عروس لا سلك الا بالعدل د لہل یراست \*

اما اورا از یرایہ لا عدل الا بالسیاستہ ناگزیر \*

کہ گفتہ اند آدۃ الریاستہ نفع السیاستہ \* کوہند

ہر مزین نو شیروان عدل خود را با سیاست ترین

نمودہ بود \* و شکر لطف را با آب قہر انضمام فرمودہ \*

نیکان را نواختی \* و بدان را رسوا ساختی \*

\* منظورم \*

\* \* زدہ سیاست اورا ہ کاروان شتم \* \*



( ۹۳ )

داشت \* که اساس ظلم و جور از بین برکنده شد \*

و بنای عدل و انصاف تا ابد محکم گردید \* فتنه

بیدار از مانده سر بر بالین خواب گران گذاشت \*

و روزگار ستیزه کار به پرستاری جهان عالم عزت

برافراشت \* در عهد فرخندگی مهمل او اختر آمال

عالم رو بخصیض و بال غمی آرد \* و در زمان شکفتگی

اتقرا ن وی غنچه گل بر گریه ابر بهار می خندد \*

سایه حوادث بنور پاشی آفتاب سیاستش از جهان

گرفت \* و لعل تشنه لب امانی و آمال بغیض از رشحات

سحاب معدن نشر دست بدامن سیرابی جاوید



( ۹۴ )

جود و دل شجاعت \* شخص انصاف و عین عدالت \*

سرافراز عالم افروز \* شیر اند از شیر اندوز \*

\* لرا قمه \*

\* \* کف هست دم شمشیر جرأت \* \*

\* \* دماغ هوشمند ی مغز فطرت \* \*

جناب نواب مستطاب معلى القاب زیدة نوائىمان

عظیم الشان مشیر محاس حضور فیض معصوم بادشاه

کیران بارگاه افغانستان اشرف الاشراف مارکوس

اف میستنکس کورنر جنرل بهادر \* در دور خجسته

طرح خود هر دو یلمه عدل و سیاست را چنان معدول



( ۹۵ )

\* لراقمه \*

\* \* جناب اوست شایان ریاست \*

\* \* کز و بر پاست این عدل و سیاست \*

\* \* بلطفش شمع اگر جوید تو سل \*

\* \* بجای شعله از جیبش دمد کل \*

\* \* و مگر قهرش بآتش د رستیزد \*

\* \* چو اشک شمع خون شعله ریزد \*

\* \* بشمشیرش که از نصرت سرشتند \*

\* \* د عتای سیفی از جوهر نو شند \*

\* \* نگریدان خصم خون بر شویشمن چون \*



( ۹۴ )

آویخت \* کرد و در طریق خلاف موافقان آن فلك  
جناب سپردن نتواند \* و در دوران براه و فاقی مخالفان  
آنعلی نصاب کد رکردن ندانند \* ترعه بخت  
مستمندان همه نال دولت می بیند \* و در نرد امید  
جهالیان همه نقش مراد می نشیند \* باد میاست  
روی خاک وجود اهل بغی و عناد را بر باد داده \* و آتش  
قهرش بناینها را با ب فتنه و فساد را بردود  
بر آوردن نهاده \* قهرمان معدلتش ساز راستی  
نوازان را بر راستی نواخته \* و ارکج شناسان راست  
روی ابروی غمدار شمشیر را کنج ساخته \*



( ۹۷ )

\* \* \* بود تابند مهر و ماه و اختر \*

\* \* \* زمهر را و منور باد جاوید \*

\* \* \* زمین چون آسمان از نور عورشید \*

---

فراهم آوردن کلهای معانی دانشین \* بدامن

بیان رنگین \* از گلشن صفات چند که و رای

---

ثناهای سابق الذکر است \*

بر ضمیر منیر \* اشراق تنویر \* مقتبس از انوار تجلی

دانش و ادراک \* واضح و لایح باد \* که در محامد

و مناقب شهاب فیض و نیسان رحمت \* گل بخت و بهار

دولت \* پاک طینت والا که هر \* کامل بخرد بالغ نظر \*



( ٩٦ )

\* \* که زخم تیز او چشمی است پر خون \* \*  
\* \* از وحل کشته دایم مشکل تیغ \* \*  
\* \* که برده ضربتش ز نك از دل تیغ \* \*  
\* \* ر ساش نغمه شادی بعهش \* \*  
\* \* بجزئی نیست فریادی بعهش \* \*  
\* \* ز عدلش در جهان دل خسته نیست \* \*  
\* \* بجز مضمون بعصرش بسته نیست \* \*  
\* \* بدورش بسکه غم کردید نایاب \* \*  
\* \* نه بیند طفل روی گریه دزد خواب \* \*  
\* \* الهی تا براوج چرخ اجضر \* \*





( ۹۹ )

\* \* ز جودش کیسهٔ حاجت پر از در \* \*

\* \* مروت بندهٔ خاک ره او \* \*

\* \* سعادت خانه زاد در که او \* \*

\* \* زنور رای خود در باغ ایام \* \*

\* \* فروز در روشنی در چشم بادام \* \*

\* \* براه معی بردارد اگر پای \* \*

\* \* زمین را میل شد بر آسمان جای \* \*

یعنی جناب نواب مستطاب \* معلى الثاب \* زید :

نویمنان عظیم الشان مشیر خاص حضور فیض معمور

پادشاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الاشراف



( ۹۸ )

چاك كنند ؤ كرىبانِ صبح از نورِ جبینِ مبین \*

قطع نمایند ؤ جامه خوارى بر قامتِ كل از بوى

خلقِ عنبرین \* پنجه بر تاپِ اسد چرخِ بسرِ پنجه

نیر وى عقلِ خداداد \* رنگ از رخساره

ربایِ گلهاى چمن از رنگِ و بوى كل

عارضِ تجلیِ نژاد \*

\* لرا قمه \*

\* \* خداوندی عطا بخش و عطا پوش \* \*

\* \* ز عدلِ او ستم را حلقه در گوش \* \*

\* \* ز خوانشِ كاسه چشمِ املِ پر \* \*



( ۱۰۱ )

آن همه محامد مذکور و مناقب مسطور راست \*

\* اول آنکه \*

از اکابر و اصغر هر که از جور سپهر \* و ظلم ظالمان

بی مهر \* بجان آمده در حضرت آن فرمان فرمای

عالم \* زبده سروران بنی آدم \* عرض احوال \*

و گزارش آمال \* نمود \* در حال بی آنکه درنگی

و توقفی در باره آوردند \* بر ادعوی رسید \*

و آنچه میخواست بر وجه نیکوتر از ان کامیاب

و کامران کردید \*

\* منظوم \*



( ۱۰۰ )

مار کویس اف میستنکس کور نرجنرل بها در \*

\* لرا قمه \*

\* \* تا ملد ار آسمان بر کام و ناکامی بود \* \*

\* \* بادش اندر کامرانی جاه و دولت مستدام \* \*

انچه خامه مدح طراز به ترقیم آن دری از عالم

معنی بزوی خود کشاد \* این حمیده خصایل

چند \* و برگزیده شما بل ارجمند \* که خلاق

جهان آفرین \* و مالک زمان و زمین \* محض در عنصر

لطیف ایشان بدست قدرت خود و دیعت نهاده \*

و بدریغه آن داد مراد خلائی داده \* و رای \*



( ۱۰۳ )

و نشاط \* و لیل و نهار زندگانی بعیش و انبساط \*

بهر می برزند \*

\* لراقمه \*

\* \* بند و آزاد و شریف و نجیب \* \*

\* \* جمله از خود و شاد و شادی نصیب \* \*

\* \* ناله در کشور آن دادرس \* \*

\* \* جزین مطرب نشنیدم ز کس \* \*

\* سیوم آنکه \*

مرصا حب گای \* و هر ذی علم بر پیشان دای \*

که بعتبه بوس آن مرجع اعالی و اکارم \* مفخر معالی



( ۱۰۲ )

\* دردمندی بر او حال خود اظهار نکرد \*

\* که دل نازکش از رحم بر او حال تسوخت \*

\* دوم آنکه \*

جمیع روسای هندوستان \* و همگی اکابر زادگان

این دیار جنت نشان \* چه آنکسان که بدولت

حضور فیض کنجور ایشان ذخیره اند و شرف

و اعزاز \* و چه آنانکه ذره سان در هوای وصال

آن مهر اوج فضل و کمال به پرواز \* جملگی بیمن عاطفت

و قدرت انبهای آنعالیجناب مستطاب \* بغزو جاه

و تنهای دلخواه کامیاب بوده \* ایام حیات را بنان



( ۱۰۰ )

معدلت کستری \* و کاخ نصفت پروری \* آنچنان  
محکم اساس و قوی پایه گردید \* که در تمام این  
صنعت \* در هر شهر و قریه \* و هر بلد و ناحیه  
که بیک ملک گرام نگاه تردد نماید \* یکو حجب زمین  
غیر مزروع \* که چون زمین دلهای عاشقان مانا  
بخرابه باشد \* شرکزد رفتار نماید \* و در هیچ مسکن  
و مقام \* هیچ مترددی و مسافری \* و هیچ بزرگری  
و تاجری \* از تلف مال \* و تضییع منال \* خود \*

لب بختایت شکایت نمکشاید

\* منظورم \*



( ۱۰۴ )

و مكارم \* مشرف شود \* و عرضۀ احوال پراختلال \*  
بتوسط حاجبان عتبۀ جاه و جلال \* بحضور پرنور  
آل آب كوه مروت \* جوهر عرض فتوت \* گذرانند \*  
بر فور بحسب لياقت و استعداد خود فايز المرام گردد \*

\* لراقمه \*

\* \* نيك اختری كه پوسه بران آست \* ان دول \*  
\* \* زودش فلك بدولت و حشمت نشان دهد \* \*

\* چهارم آنكه \*

در عهد دولت و فرمانروائی ایشان آبادی بلاد  
هند \* و آسودگی رعایا \* بجائی رسيد \* و قصر





( ۱۰۷ )

و آرایش قصر جلالت آن عالیمقام \* که بالآخر  
از چشم و خدام جمشیدی و کیقبادی \* تعجب  
افزای جهان و جهانیا نست \* بدید ه یثین \*  
و چشم د قایق بین \* معاینه و ملا حظه نمود \*  
حیرت اندوز خیالات دور و دراز کردید \*  
که هرگاه جناب نواب مستطاب کورنر جنرل بهادر \*  
بدین خوبی و صفات رساده آرای ایوان ابهت  
و جلال \* و مسند افروز قصر دولت واقف ال \*  
باشند \* بزرگی چتر عرش آسا \* و رفعت تخت بلند  
ملک درسا \* و کوکبه بختیاری \* و موکب کامکاری \*



( ۱۰۶ )

\* بعد او بغضب از کس کسی چیزی نبرد الا \*

\* دهان دلبران دل را ولی آنها به پنهانی \*

\* بنجم آنکه \*

\* هر سیاح جهان نوردی \* و هر جهان پیمای عالم کردی \*

\* از معمور بلاد عالم \* و آبادی بنی نوع آدم \*

\* بسوی آستانش که ما من را شناخت \* روی \*

\* توجّه آورد \* بدل و امتنان \* و فیض \*

\* واحسان \* آن رفیع المعجل والمکان \* را که از آن \*

\* دامن حرص و آز عالم و عالمیان \* برنگ دریا و کان \*

\* مالا مال کهرهای درخشان است \* تو ازك و احتشام \*



( ۱۰۹ )

نمایان و بخششهای بی پایان \* که از پیشگاه مراحم  
و تفضلات حضرت خلافت پناه \* دارای سکندر  
شکوه سلیمان جاه \* تاج بخش تارک بلند افسران  
برمان فرمای کشور انگلستان \*

\* لراقمه \*

\* \* خدای رحیم حشم و خسرو فریدون شان \* \*

\* \* فروغ تاج شهری فخر و نازش دوران \* \*

\* \* خجسته طالع و فرخنده بخت و کیوان تخت \* \*

\* \* بلند قلب و چو ماه و چو مهر بعالیشان \* \*

رفع ~~مهر~~ آتمه \* و افاض علی العالمین بره



( ۱۰۸ )

و مرا تب ملکات ملکی \* و مدارج محاسن بشری \*  
پادشاه حمیداه انگلستان \* رفع الله مراتبه \*  
دیرین است که تاجه غایت عواهد بود \* آری  
از انجا که اعتبار دولت \* و نمود سلطنت \* بتدبیر  
مشیران مبارک رای \* و مدبران عقد و کشای \*  
میباشد \* زینت یا نثرن مسند حکومت و امارت \*  
بوجود فایض السیود چنین بزرگ کردنای ایزدی \*  
مثل جناب نواب مستطاب گورنر جنرل بهادر دام  
اقباله \* موجب وفور اعتبار ملوک کامکار استهانت  
در اظار صغار و کبار \* درین صورت هرگونه عنایات



(۱۱۱)

و نیمه را در زیر بال شفق می پرورند \* بسیاری  
از باغیان دیوسمرت \* و اهل تمرد و طغیان سباع سر برت \*  
که در قامر و ایشان علم خیر و مری افراشته بودند \*  
و در هیچ زمان کردن نخوت و سرکشی پیش کسی از  
سر بلند آن عرصه آفاق هم نداشته \* حسن تدبیر \*  
و ضربت شمشیر \* آن اعدا زمان \* و اشجع دوران \*  
رقاب آن کج نهاد آن را در حلقه انقیاد کشیده \*  
جمین فرسای آستان اطاعت خود \* چنانچه درین  
جزو زمان بچشم خود دیده شد \* که گروهی از  
قاعلمان طرغی و شوارع بلاد شرقی و شمالی و جنوبی



( ۱۱۰ )

و مواهبه \* در حق آن زینت افزای قصردولت و اقبال \*

مستحق مرتبه جاه و جلال \* بظهور آید جا دارد \*

\* منقولوم \*

\* \* مدبر منل وی هرگز ندیده دیدم انجم \* \*

\* \* در اطوار جهانگیری در آئین جهان بینی \* \*

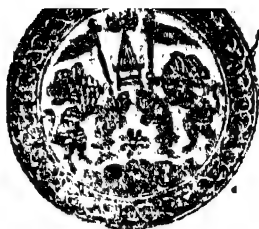
\* \* اولی الامری که گرفتارمان دهد هر کسین و کلشن \* \*

\* \* خورد خون تابجای غنچه آرد لعل پیگانی \* \*

\* ششم آنکه \*

بدوران معدلت نشان ایشان \* که کرک و کوسه بند \*

از یلی سرچشمه آب میخورند \* و باز و شامی کین \*



( ۱۱۳ )

سری لتواندر سید \*

\* لرا قه \*

\* \* حارس عدلی وی از بسکه سیاست فرمود \* \*

\* \* فتنه بکریخت بصد مرحله از عرصه دور \* \*

\* \* ضبطش آن نوع که شاهان اقالیم دگر \* \*

\* \* بر کدائی نتوانند زدن میلی جور \* \*

\* هفتم آنکه \*

گرامی شیوه عفو و قرحم \* بر طبیعت فیض طویت

آی جرم بخش عذر نیوش \* بحدی غالب است \*

که طرعا صنی خیمه کار \* و مجرم مآثم کردار \*



( ۱۱۲ )

هذه وستان \* که از مدتی علم خود سری  
و کرد نکشی بر افراخته کام زن وادی تسرد و طیان  
بودند \* برخی را بمقتضای حکمت بانسون  
دلپذیر \* و قومی را از راه تنبیه بد بد به تیغ  
عالم گیر \* نوعی مطیع و منقاد فرمان خویش  
کردانیدند \* و بر نهجی برق چشم آنها گرفتند \*  
که تا زمان انقضاء سر رشته لیل و نهار را احدی سر  
از گنبد اطاعت نتواند پیچید \* و تا انقضاء شور  
و اعوام دهور و اعصار \* متنفسی بدستیار قدام  
مرحله پیمای دشت ابد بار \* به یه خیره





( ۱۱۰ )

و لله در القائل

\* \* کرچه عدو در خور افکند کی است \* \*

\* \* بر تر از آن لذت بخشند کی است \* \*

\* \* پیشه کن این شیوه که از آب عفو \* \*

\* \* شسته شود زلالت ارباب عفو \* \*

\* \* عفو کنه‌ها از اثر مردمی است \* \*

\* \* عفو بهین خاصیت آدمی است \* \*

\* ششم آنکه \*

چنانچه بگوید من الهی از کمال فضل و احسان و نهایت

لطف و امانت و ... نمود که عینه خرد بی زوال را \*



( ۱۱۴ )

مرحمت و انفعال \* بر پشت پاد و خسته \* از در

توبه و استغفار در آید \* آن فروغ کوهر مردی

و مردمی \* بمقتضای العفو عند الاقفل از من علو

الافتاد \* با وجود مال قدرت و توانائی بکلف عفو و

کرم \* رقم نسخ بر خط خطای آن نامه سیاه کشیده \*

علی الرغم زعم و قیاس \* اورا مورد عطا و بخشش

بی قیاس نماید \*

\* لراقمه \*

\* هست بر فرق جهان مایه عفو و کرمش \* \*

\* \* زان نلک با همه جرم آمن بر عیان درش \*



(۱۱۷)

\* \* \* هر چه را ایش حکم بر آسانی آن میکند \* \*

\* \* \* هست پیش عقل اول در کمال مشکلی \* \*

\* \* \* گریب است او نمایش حل و عقد خیر و شر \* \*

\* \* \* در امور ملک یک مشکل نکردد منجلی \* \*

\* نهم آنکه \*

باطن قلبی موافقتش \* در فراهم آوردن

ارباب علوم \* و اصحاب فنون \* بجای توجه

و انصراف بخاطر دارد \* که در اندک مدت دارالاماره

کلیه علوم و ادب \* و فضلا \* و ادبا \* و شعرا

و محفل ابراهیم شاه و سلطان سنجر \* و غیرت



( ۱۱۶ )

به نهجی در تصرف طمع نقاد \* و ذهن وقاد \*  
آن کنچو را سرار الهی \* و اکنده اشته \* و ذات  
ملکی ملکات \* و عنصر خجسته صفات \* آن منیع  
فیضان نامتناهی را \* چنان با صناف عقل و دانش  
پیراسته \* که در عقل و مشکلی که در امور  
جهانبانی \* و مهمات کیمی ستانی \* از و تالیع روزگار \*  
و سوانح لیل و نهار \* بظهور آید \* رای جهان کشا \*  
و فکر صواب نمای ایشان \* بی اعانت غیری \* و بدون  
امداد دیکری \* آنرا از هم کشاید \*

\* منظوم



( ۱۱۹ )

توکل آن صد ر نشین انجمن ارباب تحمل \*

بحد یکه از مبادی احوال \* تاغری بدر کمال \* در

طلب کام و مراد \* وجست و جونی دولت ابد

استناد و تشبث بذیل اهتمام هیچ مخلوقی نفرمود \*

و معاونت و استعمل ادا حدی در گم و بیش \*

به بیگانه و خویش \* توسل ننمود \* و از غم و شادی \*

\* و طرب و تعب \* و فرح و ترح و در چه رسید \*

آنرا بنظر حقیقت بین \* از محض قدرت جناب

رب العالمین د یله \*

\* لراقمه \*



( ۱۱۸ )

بزم کیقباد و جمشید و اسکندر \* نمود \* و بسحاب  
مکرم و انعام \* و یاران عاطفت و اکرام \* گلشن  
اسانی و آمال این طایفه جلیله \* و فرقه جزیره \*  
راخرمی اند و ز نضارت ابدی فرمود

لراقمه \*

\* \* \* طبعش کل شکفته بود در بهار علم \*  
\* \* \* سیراب گشته از مدد جو بهار علم \*  
\* \* \* لطفش ز بسکه تربیت اهل علم کرد \*  
\* \* \* دارالاماره گشته بعالم مدایح و تحم \*

\* دم آله \*



( ۱۲۱ )

مدار \* آوردند \* لطف بید ریغش بد بهای

ایشان را از نیک صفاتی خود کان لم یکن پنداشته \*

مراتب و مدارج ایشان را از یاده بر سابق ارتقا

و ارتفاع بخشید \* و فرق معاشرت ایشان را بر فیره

فلك دوار رسانید \*

\* منظوم \*

\* که التجابد ر بارگاه او آورد \*

\* که هم دران نفسش سر بر آسمان نرسید \*

\* دوازدهم آنکه \*

معسار قمت عالم آرایش چند ان آثار خیرات \*



( ۱۲۰ )

\* \* چو بودش با خد اچشم توکل \* \*

\* \* از ان شد صاحب جاه و تجمل \* \*

\* \* هر آن مشکل که او را مدعا بود \* \*

\* \* شد آسان چون توکل بر خدا بود \* \*

\* \* توکل نر بود اندیشه ماده \* \*

\* \* خورده غم آنکه باشد مرد ساده \* \*

\* یازدهم آنکه \*

بسیاری از مغموران بحار عا طفتش \* با ضلال

و غوایت \* قدم در بادیۀ عناد و شقاوت \* نهادند \*

و چون باز روی اعتذار \* باستان دولت گردون





( ۱۲۳ )

عرش مثال عمارتش مانند پایه دولتش در سرفرازی علم \*

\* منظوم \*

\* \* برای فرش این بنیاد عالی \*

\* \* ز مهر و ماه ز بید سنگ قالی \*

\* \* قبولش را همین شاهد تمام است \*

\* \* که دایم دلنشین خاص و عام است \*

خلاصه اگر حیصوب عامه بیان طراز \* با حصاء

اوصاف آن سرکرده سرافراز گراید \*

ادعای سپهر و صفحات ماه و مهر \* از عهد سواد

آن بیرون نیاید \* اما با مثال فرمان واجب



( ۱۲۲ )

و بنای مبرات \* در عالم افراشت \* که بر طبق

ان آثار نازل علینا \* فانظروا بعدنا الی الآثار \*

تار و زخمش منتهی حسنه و ثواب \* و مورت اجر و حساب \*

خواب بود \* چنانچه از جمله بناهای دلکش آن

معمار معموره خراب آباد عالم \* نلسقا نیست واقع

در سرزمین فردوس آئین دار الی اشاره نموده که

بنیاد آن عمارت دلکشا \* و منزل با صفا در نهایت

ارتفاع و استحکام واقع شد \* رکال استادی و صنعت

معماران تردست در آن بکار رفته \* احساس میلی

ارزش چون بنیاد اقبالش مستحکم \* و گرسی



( ۱۲۰ )

ایماند مانند خفاش در هر گوشه خزیده \* صاحب  
شرعی که بیکردین متین بحسایت همنش پیراهن  
پیراهن بخود بالیده \* گریسی که پیوسته بنجۀ دریا  
نوازش مانند صدف بگوهر فشانی کتاده \*  
جوادی که همواره دست افشانش بر تنک  
پل زردرگف نهاده \* لوای حماییش بر  
تارک هر که چون مسایه افکند جز باوج سعادتش  
نرساند \* و انیسان مکرمتش چون برگشت امید  
بیمروایان کند رکند جز کوهری نیازم افشانند \*

درب \* منظوم \*



( ۱۲۴ )

الاطاعت والاذعان \* رافع رايات ملت نبوی \*

مشید ارکان شریعت مصطفوی \* عالی نژاد والا

دودمان \* دیهیم بخش ممالکستان \* کردون غلام \*

بهرام انتقام \* عقل مجسم \* انجم حشم \*

خورشید نظیر \* عطار ددبیر \* فروزنده چهره دولت \*

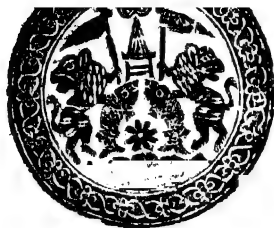
فرازنده رایت سلطنت \* کل همیشه بهار ریاض کمال \*

طراوت فرادیس نقاوت و افضال \* بدل بلند قلندر \*

اوج کشورستانی \* مهترتا بند سپهر ایت و کامرانی \*

زیب اورنگ عظمت و جلال \* بهار حد یقه مکرمت \*

و انقبال \* شجاعت منشی که از بریت یارقه حسامش



( ۱۲۷ )

\* \* \* تا ز اخلاق عیوشش حرفی بگلشن رفته است \* \*

\* \* \* پنجه کل میکشد از نکته خلقش کلاب \* \*

\* \* \* تارسیه وصف در یزیدش در گوش صدف \* \*

\* \* \* بجز دارد کاسه در مویه بر کف از حباب \* \*

\* \* \* معان از بحر عطای او شود تحویل دار \* \*

\* \* \* سایبان بندی که بر قصر جودا و سحاب \* \*

---

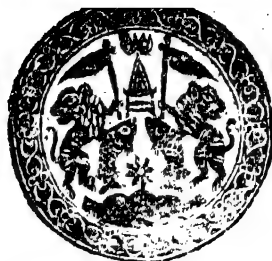
لا زالت الیوة دواقه وحشمة ومنشورة \* و آیات

---

علا لئه وفضا یله علی صفحات الایام مسطورة \* \*

بحسب موله ما لا یدرك كله لا یترك كله ذکری بعضی

انکلا یم عادات \* و ما اثر فیوض و حسنات آن مطلع



( ۱۲۶ )

\* \* آن رحمت عام ومعنی خاص \* \*

\* \* بر بازوی فیض حرز اخلاص \* \*

\* \* آن خنده صبح تازه روی \* \*

\* \* آن زبده د فخر نکومی \* \*

یعنی جناب خدا یکتا \* ظل سبحانی \* خلیفه الرحمان \*

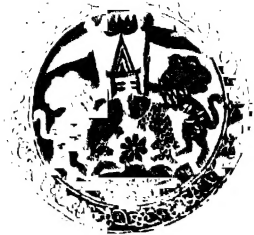
حضرت سیدنا ابوالظفر معزالدین شاه زمن

غازی الدین حیدر \* پادشاه غازی

\* لراقمه \*

\* \* آن معز دین و دولت خسرو العیوناب \* \*

\* \* کز کفش کمرد سبق در زرشانی آفتاب \* \*



( ۱۲۹ )

بجیز تحریر و ضبط تسطیر در آوردم \*

\* مصرع \*

کر قبول افتد ز می عز و شرف \* اکنون بهار طبعان

را مژده میدهم \* و چمن طرازان را نویدی

میرسانم \* که فخریند قلم بو قلمون رقم \* بتروستی

دست نادره کار خود \* طرزه گل سته از گل های

متلون معانی \* و ساز و برگ رنگین بیانی \* ترتیب

داده است \* که بدید نش رنگ از چهره

شادمان چمن پرید \* و آسمان انگشت هلال

از حیرت کزید \* مانی اگر نازکی و تازکی گل هایش را



( ۱۲۸ )

صبح دوات و اقبال \* مصباح مشکوة عز و جلال \*

دره التاج ناموران عصر \* پیش خرام عسا کر کردن

فرازان دهر \* کتابه پیش طاق فطرت \* بهین رتم

خامه قدرت \* صدر نشین النجم فیض و امتنان \*

سعد اکبر ناک عز و شان \*

\* لراقمه \*

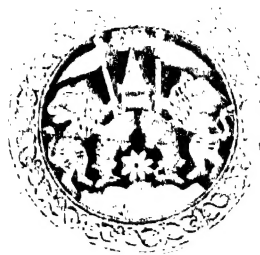
\* \* بلند همت و عالیجناب و کیوان قدر \* \*

\* \* خسته طالع و فرخنده رخ و مایون فال \* \*

\* \* بد مهر نیست چو او و محبوب سیرت و خوشخوی \*

\* \* درخت قول و سخن راست گوی و نیک افعال \*





( ۱۳۱ )

\* منظورم \*

\* \* زر نکینیش کل در غازه جوی \* \*

\* \* ز سیرابیش مل در تازہ روی \* \*

\* \* کسی زینسان تواند ساخت گزار \* \*

\* \* که چیند چون خلیل از نار کنار \* \*

امید که این گل سقّه محبت \* و شاخچه باغچه مودت \*

دست آویز گلچینان حد ایق معانی \* و بهجت تحافل ارباب

نکته دانی \* باد \* محمد خیر العباد \* الحمد لله والمنه که

بتاریخ محبت و پنجم شهر ربیع الثانی در دار السلطنت لکهنو

۱۲۳۹ م

بحر سنه یک هزار و دو صد و سی و نه هجری بقالب طبع در آمد



( ۱۲۰ )

بدیدی \* از فرط رشک و حسد چون رک کلی که  
محسود موقام اوست بر خود پیچیدی \* و سکندر  
اگر نظرش به صفای صفحات براء برکش رسیدی \*  
سراپادید؛ حیرت گردیده از آینه سازی دست  
کشیدی \* هر گلشن محبوبی است که بعین دلبری  
چشم بپشمن زنی کشاده \* و هر شادش مانا بروست  
که با کمال ناز و لطافت در مقام جلوه گری استفاده \*  
از مرغی اوراق کلمهایش لعل لب مهوشان چین  
و چکل خجل \* و از رنگ سبز برکهای جانفزایش  
وسعه ابروی جاد و نکاهای پابل منفعل \*